

نظریه‌ی معنای ادموند هوسرل

مؤلف:

جی.ان. موهانتی

مترجم:

سارا قاسمی



جامعه‌شناسان



روشن‌فکران

سرشناسه: موهانتی، جیتندرا نات، ۱۹۲۸ - م.م. (Mohanty, J. N. Jitendra Nath)
عنوان و نام پدیدآور: نظریه‌ی معنای ادمنوند هوسرل / تألیف: جی.ان. موهانتی ترجمه سارا قاسمی

مشخصات نشر: روش شناسان و جامعه‌شناسان
مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶۲۹-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: عنوان اصلی: ۱۹۶۴. Edmund Husserl's theory of meaning

موضوع: هوسرل، ادمنوند، ۱۸۵۹ - ۱۹۳۸ م.
Husserl, Edmund
موضوع: معنی‌شناسی (فلسفه)
موضوع: Semantics (Philosophy)

شناسه افزوده: قاسمی، سارا، ۱۳۶۴-
رده‌بندی کنگ: BR۲۷۹/۵۹۹

رده‌بندی دی‌جی: ۹۳

شماره اشتناسی: ۴۵۷۹۳۲۱

با همکاری انتشارات روش شناسان



نظریه‌ی معنای ادمنوند هوسرل

تألیف: جی.ان. موهانتی

ترجمه: سارا قاسمی

چاپ اول: ۱۳۹۶ تهران/ تعداد ۲۰۰ نسخه
قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان/ مجتمع چاپ و صحافی دیجیتال: نگین
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶۲۹-۹
همه حقوق چاپ نشر برای ناشر محفوظ است.

حروفچینی: نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی و ویراستاری: روش شناسان و جامعه‌شناسان
طراح جلد: افسانه آسایش

فروشگاه و نمایشگاه مرکزی:

تهران، خیابان انقلاب، رویروی درب اصلی

دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، پلاک ۲۱۷

کتاب‌فروشی جامعه‌شناسان

تلفن: ۶۶۹۵۹۶۸۰، ۶۶۰۰۰۵۱، ۸۱

تلفن دفتر نشر: ۶۶۹۶۶۲۰

این اثر، مشمول قانون حمایت مولفان و مصنفان و هنرمندان مصوب
۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مولف
(ناشر) نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

WWW.JAMEESHENASAN.COM
Email: RaveshP20@gmail.com

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۳۷	فصل اول: تجزیه و تحلیل تفکر
۴۷	فصل دوم: تعریف (برهان) و کارکردهای آن
۶۹	فصل سوم: تفکر و معنا
۱۰۵	فصل چهارم: فلسفه زبان و منطق
۱۳۳	فصل پنجم: پرونده‌های موضوعی
۱۶۳	فصل ششم: منطق صوری
۱۹۷	فصل هفتم: بازگشت به تجربه
۲۱۱	کتابنامه

پیشگفتار

در این کتاب سعی دارم فلسفه تفکر و معنای هوسرل را به بهترین نحو ممکن ارائه دهم، برای انجام این امر، در ذهنم یک هدف دو وجهی دارم. از یک سو می‌خواهم خود را از آن چیزی که می‌بایست به عنوان محور اصلی تفکر، در نظر بگیرم که ناشی از حجم وسیع جزئیات دو کتاب "بشرش‌های منطقی" و "منطق صوری و استعلایی" است، رها کنم. از سوی دیگر می‌بایست پیشرفت گسترده‌ای که پس از چاپ مطالعات منطقی هوسرل در حوزه منطق و معناشناسی صورت گرفت را نیز مد نظر قرار دهم. به عقیده من، وزه هیچ کس نمی‌تواند به فیلسوفان گذشته بیندیشد مگر در چارچوب شرفته‌های شگرفی که طی سال‌های اخیر در زمینه‌ی منطق و معناشناسی به دست آمده و یکپارچه شده است. خوشبختانه، از این نقطه نظر، هوسرل جایگاه قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. او بسیاری از پژوهش‌هایی که اخیراً صورت گرفته است را دقیقاً پیش بینی کرده بود. علاوه بر این، درک و ارزیابی مطالعات منطقی وی، تنها با پژوهش‌های مدرن متناظر، امکان پذیر خواهد بود. این مسئله آخر، می‌تواند توضیحاتی راجع به یک تمایز نسبتاً رازگونه در اختیار ما گذارد و آن اینکه، مکاتب هوسرلی ارتدادی، چه در داخل و چه خارج از خاک آلمان با مطالعات منطقی وی که از تمامی نقطه نظرها، اهمیت محوری آنها بی‌تردید سزاوار بوده، مطابقت نداشته است. موضوعی مطالعه حاضر را که در باب نظریه منطقی هوسرل است محدود می‌کند که به منظور عدم هرگونه سوء برداشت از مقاصد من، در اینجا بایست گفته شود. من در این کتاب توجه زیادی به مفهوم منطق استعلایی هوسرل که به طور قطع سرآمد تفکرات وی در این زمینه بوده است، نداشته‌ام. در واقع باید گفت که ارزیابی نهایی هوسرل تنها با مدنظر قرار دادن این مفهوم میسر است. به هر حال من به صورت داوطلبانه و به دو دلیل کار خود را به شکل

متواضع‌تری محدود کرده‌ام: در درجه اول، نویسندگان دیگری در رابطه با این جنبه از فلسفه‌ی هوسرل مطالب زیادی نوشته‌اند، به طوری که ترجیح دادم خود را به جنبه‌ای که کمتر مورد توجه قرار گرفته است محدود کنم. دوم اینکه بهتر دیدم مطالعه و بحث راجع به فلسفه استعلایی هوسرل را به بعد موکول کنم و در اینجا تنها می‌توانم امیدوار باشم که طی سالیهای آتی بتوانم پژوهش‌های خود در این زمینه را پیش از اینکه در اختیار عموم قرار هم، نهادینه نمایم.

همانطور که برای خوانندگان دقیق و هوشیار کاملاً مبرهن است، تمامی عقاید هوسرل برای من قابل پذیرش نیست. ارادت من به او چشمان مرا بر نقص‌هایی که در جزئیات تحلیل‌های او وجود دارد، بسته است. اغلب من به دنبال مسیر کردن هستم و در کارهایی چون پژوهش‌های هوسرل طبیعی است که نمی‌توان شرح و تفسیر را با صراحت از یکدیگر جدا نمود. در جریان تفسیر و فرمول‌بندی مجدد پژوهش‌های هوسرل، به دو اصل اساسی رسیدم: اصل انقطاع پدیدارشناسی و اصل مکملیت.

بر اساس اصل اول، یک فلسفه‌ی پدیدارشناسی صحیح می‌بایست انقطاع‌های افراطی موجود در پدیده‌های مختلف را تشخیص دهد و نباید دلبخواهی و خودسرانه شکاف‌های موجود را پر کند. بر اساس اصل دوم با روش‌های متناوبی می‌توان یک پدیده واحد را توصیف کرد که به زعم من از میان آنها - هستی‌شناختی، رسمی و یا زبان‌شناختی و پدیدارشناختی یا معرفتی - سه روش مهم و اساسی می‌باشند. یک فلسفه‌ی پدیدارشناختی دقیق بایستی تشخیص دهد که این سه روش رقیب یکدیگر نیستند بلکه "مکمل" یکدیگرند. امیدوارم بتوانم با دریافت جزئیات بیشتر، این اصولی که در کتاب پیش رو تنها به آنها اشاره شده را در کار بزرگتری بر روی هوسرل که در حال حاضر مشغول کار بر روی آن هستم، اعمال نمایم.

در اینجا جا دارد تشکر ویژه‌ای از پروفیسور جوزف کونینگ^۱ (که کتاب را به ایشان تقدیم کرده‌ام و سخنرانی‌های ایشان بر تفکرات فلسفی من تاثیر بسزایی داشته است)، پروفیسور هرمن وین^۲ (که تحت نظر ایشان من به مطالعه‌ی جنبه‌ی هارتمنی پدیدارشناسی پرداختم) و پروفیسور کالیداس باتاچاریا^۳ (بخشی از این کتاب که به صورت پیش نویس بود را مطالعه کرد و نه‌ات از شمند خود را در اختیار من گذاشت) داشته باشم. علاوه بر این من خواهم از پروفیسور ماروین فاربر^۴ به خاطر تشویق‌های بی‌دریغش و پروفیسور ون بردا^۵ و اعضای هیئت تحریریه‌ی پدیدارشناسی به دلیل حمایت از چاپ این کتاب تشکر کنم. در پایان می‌خواهم تشکر صمیمانه خود را از دانش‌جویان کلاس‌های کارشناسی ارشد در کلکته طی سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰، که با آنها به بحث راجع به مسئله معنا با جزئیات کامل پرداختم، ابراز نمایم. بدون طرأت باارزش و انگیزاننده آنها، کتاب حاضر بدین صورت نوشته نمی‌شد.

^۱ Josef konig

^۲ Hermann Wein

^۳ Kalidas Bhattacharyya

^۴ Mania Faber

^۵ Van Bereda

مقدمه

از زمان اولین ویراست کتاب "نظریه معنای ادموند هوسرل" در سال ۱۹۶۴، مکتب هوسرل گام‌های روبه جلوی بزرگی برداشته است. کتاب‌های جدید بی‌شماری در رابطه با هوسرلیان پدید آمد که انتشار بخش عظیمی از نوشته‌های هوسرل پس از مرگ وی را امکان پذیر کرده است. مطالعات مهم متعددی در رابطه با فلسفه هوسرل، به طور کلی و در رابطه با فلسفه زبان، منطق، معنای او به طور اخص پدید آمده است^۱ به ویژه با انتشار ترجمه‌ی انگلیسی کتاب بحران^۲، پدیدارشناسی هوسرل با موج جدیدی از طرفداران در میان دانشجویان انگلیسی زبان روبرو شد. این دانشجویان در مفهوم "زیست جهان" هوسرل کلید راهنمایی برای یک پژوهش بنیادی چندوجهی و ارزشمند یافتند. در برابر آنها جایگزینی امیدوار کننده‌تر و خوشایندتر نسبت به رویکرد اگزیستانسیالیستی^۳ و آگاهی محور پیشین بود^۴. در عین حال، با انتشار ترجمه انگلیسی نوشته‌های مهم منطقی هوسرل^۵، درک بهتر و طرفداران جدیدتری در دنیا، انگلیسی زبان در باب فلسفه منطق و تئوری دانش هوسرل، پیش بینی می‌شود. پژوهش‌های هوسرلی من، بایستی به "مفهوم قصدمندی"^۶ و مقالات پیش‌حاری که بر آن تفسیرهای هوسرلی خودم را چه از نقطه نظر تاریخی و چه از نقطه نظر معناشناسی ایجاد کرده ام، منجر شود^۷. این امر با پیش زمینه‌ای که می‌خواهم در این مقدمه ویراست

^۱ Krisis

^۲ آثار آلفرد شوترز و نقطه نظر جامعه‌شناسان پدیدارشناختی در این راستا قرار دارند. به طور کلی (تا جایی که به پایه‌های منطقی مربوط می‌شود) به دو مقاله‌ی L. با عنوان: "قانون جهان زندگی درباره‌ی منطق گزاره‌ای و منطق مستندی اولیه" و "دانش هوسرل، تجربه و قضاوت: پدیدارشناسی و فلسفه‌ی زبان" مراجعه کنید.

^۳ منطق رسمی و متعالی (۱۹۶۹)، پژوهش‌های منطقی (۱۹۷۰)، در مورد مفاهیم اعداد، تحلیل روانشناسی (۱۹۷۲)، پاسخی به منتقد من در رد روانشناسی منطقی (۱۹۷۲)، نامه به فرگه در "نامه نگاری‌های فرگه و هوسرل" (۱۹۷۴).

^۴ intentionality

^۵ زندگی جهانی و فنی در بعد آندیشه‌ی هوسرل (۱۹۷۴)، در مورد نظریه‌ی معنای هوسرل (۱۹۷۴)، هوسرل و فرگه: نگاهی جدید به رابطه‌ی آنها (۱۹۷۵).

سوم این کتاب بنویسم، در تضاد است. این نوشتار، در محدوده مختصر خود، روش‌هایی که در آن شرح و بیان کتاب نیاز به تکمیل شدن دارند را نشان خواهد داد، همچنین برخی از انتقادات مهمی که علیه نظریه‌ی معنای هوسرل مطرح شده و نیز تلاش‌های ارزشمندی که در رابطه با تفسیر آن صورت گرفته است را مورد بررسی قرار خواهد داد.

در ابتدا به تمایز فرگه‌ای^۱ هوسرل میان معنا و دلالت می‌پردازیم. یک در مشترک فلسفی - تاریخی میان محققان و پژوهشگران هوسرلی و فرگه‌ای وجود دارد که به صورت گسترده‌ای به اشتراک گذاشته شده است: الف) اول اینکه هوسرل می‌خواست روانگرایی خود در کتاب "فلسفه محاسباتی"، که نتیجه بررسی تخریب‌کننده فرگه از آن کتاب در سال ۱۹۸۴ بود را رد کنند.

ب) دوم اینکه هوسرل به آسانی تمایز فرگه‌ای میان معنا و مصداق را به عهده گرفت اما، در اصطلاحات متفاوتی برای بیان آن استفاده کرد. من نیز در زمان نوشتن این کتاب، هوسرل را باور را داشتم، با این حال، هرگز آن را به این صورت اظهار نکردم. در "فلسفه محاسباتی" پژوهش‌هایم من را متقاعد کرده‌اند که هیچ یک از دو جزء این باور، اندگار نیستند.^۲ در اینجا تنها می‌توانم بگویم آنچه به نظر قطعی می‌رسد تصویر نسبتاً صحیحی از موقعیت است. نخست اینکه، تز اصلی هوسرل در "فلسفه‌ی محاسبه" بحث عنوان روانگرایی در مقدمه نیامده و بخش عمده‌ای از آن تز نیز، حمایتی به روانگرایی را زنده نگه داشته است. بعدها مشخص شد، فرگه، در واقع نگرانی اصلی هوسرل در کتاب "فلسفه محاسبه" را، زمانی که او را به روانگرایی متهم می‌کرد،^۳ درک نکرده بود. در درجه دوم اگر آن چیزی که در کارهای اولیه

^۱ Frege

^۲ برای بیان دقیق و اولیه به "هوسرل و فرگه: نگاهی جدید به رابطه‌ی آنها" مراجعه کنید.

^۳ بکر نشان داده است که چطور و تا چه حد فلسفه‌ی اریتمتیک واقعاً به پدیدارشناختی پرداخته است. بهترین تحلیل «روانشناسی» در مورد هوسرل در پایان‌نامه‌های منتشر شده‌ی دانشگاه استنفورد در چهار مطالعه‌ی پدیدارشناسی و عمل‌گرایی یافت می‌شود: ۱۹۷۱.

وجود نداشت، تمایز میان معنا، مصداق و نمودهای ذهنی (که بخشی از اتهام فرگه در بررسی سال ۱۸۹۴ بود)، باشد، هوسرل در سال ۱۸۹۱ با مطالعه‌ی "جبر و منطق" شوردر^۱ این تمایز را قائل شد، یعنی قبل و مستقل از مقاله‌ی سال ۱۸۹۲ فرگه تحت عنوان "اندیشه و معنا"، مکاتبات سال ۱۸۹۱ هوسرل و فرگه نیز گواهی بر همین ادعاست. آنقدرها که پث بیان می‌کند، هوسرل از درک مفاهیم کامل انتقادات فرگه از روانگرایی او (قبل و بعد از آن) عاجز است چرا که فرگه نتوانسته آنچه کتاب "فلسفه‌ی حساب" سعی در گفتن آن داشته، یعنی چیزی بین مفهوم معنا و روانگرایی فلسفه افلاطونی را درک کند.^۲ مفهوم بنیادینی بر اساس این اصطلاح میانی برای مفهوم "اقدام" شکل گرفته که به معنای "تجربه ارادی" است. تفاوت میان تمایز معنا و مصداق هوسرل و فرگه تنها یک تفاوت واژگانی نیست و عمیق‌تر از این حواشی و راین مفهوم ناشی می‌شود که فرگه مفهوم جامع و کامل "قصیدیت (قصد مندی)" هوسرل را نداشت. در نتیجه می‌توان این تفاوت را اینگونه شرح داد: هم هوسرل و هم فرگه از عینی بودن معنا دفاع می‌کنند و آن را از انتزاعی بودن آن خصوصی بودن حالت‌های ذهنی متمایز می‌کنند. برای هر دو، تو عینی بودن معنا هر تزی که در آن معنا را اجزای واقعی حالت‌های ذهنی می‌سازد، ناسازگار است. اما برای فرگه

ویلارد (Willard) به نازگی استدلال کرده است که مفهوم هوسرل پدیدان عدد در اثر او با عنوان "Philosophie der Arithmetik" روانشناسانه نبوده است (مقاله‌ی او را در مورد مفهوم هوسرلی پیرامون عدد در مجله‌ی فلسفه‌ی جنوب غربی را مشاهده کنید: ۱۹۷۱).

^۱ Schröder

^۲ دیدگاه نگارنده در مورد نظریه‌های معنای هوسرلی بر این استراتژی متکی است. یک اشکال در رابطه با استفاده‌ی من از این استراتژی این بود که خوانندگان تصور می‌کردند که هوسرل خودش آن را نوشته است. فرد تأثیرگذار اصلی در این زمینه فرگه نبوده، بلکه لوتسه است (همان گونه که خود هوسرل در بررسی‌های منطقی بیان می‌کند، ص ۲۱۸). واقعیتی که اهمیت آن برای فلسفه‌ی منطق ویلارد در "پارادوکس منطقی روانشناسی: راه هوسرلی" بیان شده است. نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که در این رابطه لوتسه بر فرگه تأثیر گذاشته است.

حالت‌های ذهنی چیزی نیست جز قسمت‌های ماندگار (حلولی) و خصوصی در ذهن. شاید بتوان معنا را از طریق یک فعالیت ذهنی درک کرد، اما آنها اجزای واقعی تشکیل‌دهنده ذهن و سایر مفاهیم مرتبط با آن نیستند. از نظر هوسرل، حالات ذهنی، قصدی هستند. یعنی اگر چه بر مبنای داده‌های ماندگار و خصوصی بنا شده اند، داده‌های خصوصی، یک کنش هستند، و تا زمانی که قصدی باشد، دارای معنای پیوسته‌ای است که عینی می‌باشد. این مفهوم عجیب و قطعی از همبسته قصدی برای هوسرل، مفهوم عینیتی را به وی ارائه داد که هم ضعیف‌تر و هم به لحاظ هستی‌شناختی ساده‌تر از مفهوم فرگه بود. نکته اصلی در اینجا این است: از نظر فرگه، معنا به معنای نشانه (کلمات، حملات)؛ و از نظر هوسرل این معنا یعنی معنای کنش (رفتار)‌های بیام و پدایمان کنش زبانی^۱ است. معناها، "محتواهایی (آرمانی)" و همبسته‌های قصدی کنش‌ها هستند تا یک نهاد خود اعاشه شوند. بنابراین خیلی راحت می‌توان گفت درحالی‌که "معنا" از نظر فرگه متعلق به هستی‌شناختی بوده است اما از نظر هوسرل این چنین نیست.^۲

علاوه بر این، به نظر می‌رسد که با تلاش خود برای فهمیدن اینکه چرا $a=b$ و $a=a$ ارزش‌های شناختی متفاوتی دارند، به تمایز میان معنا و مصداق (ارجاع) دست پیدا کرد، به طوری که به این جمله‌ای تحلیلی و قیاسی است و جمله دوم، اگر صحیح باشد موجب انقضای دانش ما می‌شود و نمی‌تواند همواره اعتبار قیاسی داشته باشد. اگر فرض کنیم که نهادها در بین

^۱ speech act

^۲ E. Tugendhat (ارنست توگندت) به درستی گفت که نظریه‌ی معنای هوسرلی با نقطه نظر قصدمندانه بیان آغاز شده است اما زمانی که بیان می‌دارد به همین بررسی در بررسی نخست تاثیر می‌گذارد، دچار اشتباه شده است. تمام بررسی‌های منطقی در حقیقت قراز بود اثری پدیدارشناسی در توصیف اعمال یا تجارب منطقی باشد.

نظرات نگارنده پیرامون نظریه‌ی معنای هوسرلی باید در متن نظریه‌ی تمام عیار قصدمندی هوسرلی خوانده شود و تنها در این صورت به درستی درک می‌شود.

^۳ تمایز بین موجودیت و معنای هوسرلی در این زمینه بیان شده است. این تمایز اغلب نادیده گرفته می‌شود. «ذات یا موجودیت» برای هوسرل یک مفهوم هستی‌شناسانه است و معنی یا نوئما یک مفهوم پدیدارشناختی است.

چیزهایی قرار می‌گیرند که با نشانه‌های a و b نامگذاری شده‌اند و یا اینکه این جملات راجع به خود نشانه‌ها هستند، این تفاوت در ارزش شناختی نمی‌تواند به حساب آید. در مورد اول اگر بخواهیم $a=b$ صحیح باشد، پس دو جمله‌ی $a=a$ و $a=b$ می‌بایست ارزش شناختی یکسانی داشته باشند. در مورد دوم، جمله $a=b$ دانش صحیحی در اختیار ما نمی‌گذارد چرا که ما به دلخواه از نشانه‌ها استفاده می‌کنیم؛ یعنی می‌توانیم به اشیاء یکسان نشانه‌های مختلف دهیم و یا از یک نشانه برای اشیاء مختلف استفاده کنیم. به همین روش فرگه نتیجه گرفت که اگر بخواهیم جمله‌ی $a=b$ ارزش شناختی یکسانی با جمله $a=a$ داشته باشد، باید با یک نشانه (نام، ترکیبی از کلمات یا حرف) تباطا داشته باشد؛ علاوه بر آن باید با آنچه که نشانه بر آن دلالت می‌کند نیز مرتبط باشد که به آن مصداق آن نشانه می‌گویند و من مایلیم آن را "معنا"ی آن نشانه نام کنم که نحوه بیان نشانه نیز در آن نهفته است.^۱

به نظرم می‌رسد که هوسرل هر دو به شکل واضح این مسئله‌ی فرگه را بیان نکرد. اولین زمینه‌ای که در آن هوسرل به معرفی تمایز معنی - تصور عینی (بازنمایی)^۲ پرداخت، مطالب مربوط به مفاهیم "دو وجهی" و "تک وجهی" شرودر بود. هوسرل می‌نویسد: "او (شرودر) درک و مفهوم صحیحی از معنای یک اسم ارائه نمی‌دهد. لذا یک وجهی بودن به این صورت نیز بیان می‌شود: اسم باید یک معنای ثابت داشته باشد. به هر حال با توجه به مباحث مرتبط... نویسنده (شرودر) معنای اسم را همان (تصور عینی) جسمی که با آن اسم نام گذاری شده، در نظر می‌گیرد و به یک نتیجه جالب دست می‌یابد و آن اینکه همه‌ی اسامی معمول، تک معنایی (تک وجهی) هستند."^۳ در کتاب "بررسی‌های منطقی" هوسرل در یک بخش به طور مفصل به این مبحث می‌پردازد. در این فصل هوسرل اشاره می‌کند که اگر معنا یا "تصور عینی" یکی می‌بود، تمامی نام‌ها، تک معنایی مناسبی

^۱ فرگه (۱۹۶۶)، در باب معنا و ارجاع.

^۲ vorstellung

^۳ بررسی هوسرل درباره جبر شرودر در منطق، ۱۸۹۱.

بودند.^۱ هوسرل در کتابی که به نقد شرودر پرداخته، تمایز میان معنا - مصداق را در قالب یک سوال مطرح کرد: اینکه آیا بیانی چون "گرد - مربع" بی‌معناست یا خیر. شرودر به مانند هوسرل بین دو سوال مهم سردرگم و مغشوش شده بود: اینکه آیا یک معنا به یک اسم تعلق دارد و آیا شی‌ای به ماهیت و وجود خود تعلق دارد یا خیر. سوال دوم، روز به روز بیشتر در تفکرات هوسرل، مرکزیت یافت و تأییدی بود بر تمایزی که او میان "درک" و "دانستن" محض، قرار داده بود (که در تمایز میان تفکر نمادین - غیر معتبر و تفکر معتبر و معنی دار که در کتاب فلسفه‌ی حسیب به آن اشاره شده است نیز وجود دارد). اگر معنا شهودی باشد، تفکر نمادین محض امری مبهم و رازگونه خواهد بود.^۲ اگر معنا دقیقاً شبیه شیء باشد، پس عبارت "کوئین لایی" مفهومی بی‌معنا خواهد بود.^۳

قرار دادن معنا در یک کنش بیانی^۴ حرکتی بود که طرفداران تفکر هوسرل را به تحلیل گران معنی ویتگنشتاینی نزدیک کرد. از نظر هر دوی این مکاتب، زبان بر مبنای کلام یا "سن" پایه‌ریزی شده است و کنش کلامی پدیده‌ای اولیه و اصلی است. اما چگونه بایستی کنش زبانی را درک کرد؟ از نظر تحلیل گران، هر کس نتواند از شر شک عمیق مفید بودن هر مفهوم درونی خلاص شود، کنش زبانی را در نوعی رفتار قانون مدار است. از نظر هوسرل کنش کلامی کنشی هدفمند است. پس تجربه قصدی است که معنا و مصداق خود را دارد. صحبت کردن آگاهی به آگاهی به شمار می‌رود و هوسرل قصد داشت به این آگاهی یعنی به آگاهی صحبت کردن و کنش زنده کلام بازگردد، نه به کنش‌های مشاهده شده.

همان‌طور که می‌دانیم، او کلام ارتباطی را به مونولوگ (کلام تک نفره)، و کلام واقعی را به کلام رویا پردازانه تقلیل داد تا کارکرد خبری^۵ را از ذات

^۱ پژوهش‌های منطقی، ص: ۲۸۸.

^۲ پژوهش‌های منطقی، ص: ۳۰۳.

^۳ همان، ص: ۲۹۳.

^۴ expressive

^۵ kundgabe

و اساس کلام، بیرون بکشد. در همین نوشتار اظهار داشته‌ام که این جنبش هوسرلی تا زمانی که ما را به عقب و به سمت روانگرایی و در نتیجه به سمت نسبیّت گرایی سوق دهد، جنبشی گمراه کننده است و به نظر می‌رسد برای حفظ نظریه‌ی عینیت آرمانی معنا، ضروری نیست و یا حتی شاید قابلیت حفظ آن را نداشته باشد. به هر حال درک و شناخت ماهیت و انگیزه‌ی واقعی این حرکت، مهم است.^۱ نمی‌توان انکار کرد که یک ه. هنگل مشخص میان این تقلیل و نظریه‌ی کلی آرمان گرایی متعالی وجود دارد. تقلیل به سمت آگاهی و شعور خالص، اما لازم است حد و مرز این هماهنگی شناسایی کنیم. اگر به عقب برگردیم، در خودشناسی گفته شده در کتاب "أملات دکارت"، متوجه می‌شویم که باید کلام را در محدوده‌ی زندگی شخصی و خصوصی فرد قرار دهیم و باید نقش مهم رویا در کاهش واضح درک ماهیت شیء و نیز کشف ماهیت کنش کلام را در نظر بگیریم. در بررسی نظریه ادعا شده، معنی بیان است که^۲ توسط فرد ادراک می‌شود و اینکه این عینیت نیاز به یک جنبه‌ی بیرونی به طور مثال، محسوس بودن دارد و اینکه اجزای بیان بایستی "سمین شده شوند"، به طوری که در کلام درونی رویا پردازانه، دو جنبه کنش بیان و کنش معنا، اغلب از یکدیگر غیرقابل تشخیص شوند. علاوه بر این، آیا از نظر هوسرل، موضوعات زبان شناسی^۳ یکی از ویژگی‌های اساسی آگاهی (شعور) نیست و آیا یک حالت صرفاً تصادفی (مشروط) نمی‌باشد؟ در این مورد، بایستی اظهار کنیم که حتی با تقلیل به سمت درونی بودن کامل، موضوعات زبانی به عنوان مونولوگ‌های فانتزی و مجرد، به بقاء ادامه خواهند داد.

^۱ به نظر می‌رسد دریدا در استدلال خود اشتباه کرده است. به گفته‌ی او هوسرل با حذف عملکرد معنارسازی از طریق تقلیل گفتار به تک‌گویی یک نفر، همچنین رابطه‌ی زبان و جهان را جدا کرده است. دریدا به این مسأله پی نبرده است که از دیدگاه هوسرل حتی تک‌گویی یک نفر در مورد جهان است. این کار نه تنها دارای معنی بلکه دارای مرجع است. دریدا، گفتار و پدیده: ۱۹۷۳.

^۲ ایده‌ها، جلد اول، بخش ۱۲۴.

^۳ sprachlichkeit

در مقایسه با جنبش هوسرل، در ادامه به اظهارات هگل در دایرةالمعارف، راجع به زبان می‌پردازیم (ص: ۴۵۹): هگل نشانه‌ی محض و خالص را به نشانه‌ای که تصویری و یا غیر قابل فهم (به صورت حروف تصویری) باشد و رهاسازی ذهنی زیادی را بطلید، ترجیح می‌دهد. وی همچنین معنویت کوتاه مدت واژه‌ی گفته شده را بر پایداری بلند مدت واژه‌ی نوشته شده، کلمه، ترجیح می‌دهد. این غلبه‌ی زبان گفتاری زمانی بیشتر می‌شود که خود واژه، درونی شده^۱ و تبدیل به تصویری خصوصی می‌شود:

... نهایت ذهن می‌تواند به زبان نشانه‌ها، با خود، گفتمان داشته باشد، نشانه‌هایی که ثبات و دوام آنچه که در بیرون می‌گذرد را دارند و در عین حال می‌توانند آنچه که درونی و به صورت ذهنی است را مورد دستکاری قرار دهند.

این اظهار هگل در اینجا به بخشی از کتاب او راجع به "معنویت ذهنی" برمی‌گردد، که یک طرف بودن و یکجانبه بودن آن می‌بایست اصلاح یابد و تبدیل به "معنویت عینی" شود. بازگشت هوسرل به سمت مونولوگ (کلام یک نفره) نیز حرکتی بود که باید از طریق رساله‌ای در باب عینیت اندیشه‌گرایی معنا و نیز رساله دوم در باب آرمانی بودن زبان به عنوان یک "جزء ذهنی" تکمیل شود.^۲ این ابعاد سنت به گونه‌ای به یکدیگر پیوند می‌خورند؟ دریدا متوجه شد که موضوعی تعلیل کلام درونی فانتزی و رساله‌ی آرمان‌گرایی (اندیشه‌گرایی) معنا، تنها تاسی از بازاری بزرگ است و بحث رابطه‌ی ممنوع میان صدا و اندیشه را به میان آورد باید بدانیم که با تغییر تمرکز از زبان نوشتاری به زبان گفتاری و از کلام به سمت کنش کلامی، یک گام بسیار اساسی برداشته‌ایم که معنا بار دیگر به سمت متن زنده‌ی کنش باز می‌گردد. منظور دریدا از "رابطه‌ی ممنوع" شاید این بوده که اندیشه‌گرایی یک شی‌نیاز دارد تا آگاهی و شعور آن شی غیر تجربی باشد و نیز این که آن صدایی که از درون رویاگونه جدا شده است، دقیقاً

^۱ دریدا، گفتار و پدیده: ص ۷۷

همان آگاهی و شعور غیر تجربی باشد. به هر حال، رساله هوسرل ادعا ندارد که برای داشتن یک معنای مثالی (ایده‌آل) نیاز به آگاهی غیر تجربی داریم تا در آن پیوستگی بوجود آوریم، بلکه معتقد است که کنش‌های واقعی و موقتی به معناهای مثالی (ایده‌آل) وابسته هستند.^۱ کلام درونی رویاگونه نیز یک حادثه نسبتاً واقعی‌تر از یک کلام آشکار و واضح هستند: در واقع باید گفت کنش زبان به هیچ صورتی قابل تکرار نیست، اما "محتوای مثالی (ایده‌آل)" آن کنش، قابل تکرار است.

مانطور که می‌دانیم هوسرل تئوری معنا را، در کتاب پژوهش‌های منطقی به سه سطح دشواری قصدی گستراند، البته چگونگی انجام این کار و مفاهیم آن در این کتاب آورده نشده است و تنها بهتر است که به اظهارنظرهایی در این باره بسنده کنیم. به نظر می‌رسد که منشأ و مبدأ اصلی موضوع و مسئله‌ی "کنش کلامی" باشد و به نظر عجیب می‌رسد که هوسرل معنای این کنش را با حالی چون درک کردن، تصور کردن، به خاطر سپردن، فکر کردن و نیز امید آرزو کردن، دوست داشتن، نفرت داشتن، دستور دادن و یا سوال پرسیدن، در نظر می‌گرفته است و هنوز نیز ساختارهای عمیق و بنیادی تفکر هوسرلی، مبهم و نامفهوم باقی مانده است، مگر اینکه بتوانیم ماهیت این بسط دادن را به درستی درک کنیم. در اینجا به ذکر جملائی از کتاب "تصورات" پرداخته‌ایم:

این واژه‌ها (مهم و متوسط) اساساً به حوزه‌ی کلام و در نتیجه به حوزه‌ی بیان مرتبط هستند. اما ناگزیر باید معنای این واژه را گسترش داد به گونه‌ای اصلاح کرد که به طریقی در تمام حوزه‌ی ادراک و در نتیجه در تمام کنش‌ها کاربرد داشته باشند، چه با بیان پیوند داشته باشند و چه نداشته باشند، این امر گامی مهم و اساسی در حیطه‌ی دانش به حساب می‌آید و در نتیجه برای

^۱ گورویش، مطالعات انجام شده در پدیدارشناسی و روانشناسی (۱۹۹۶)، صص ۱۵۶ تا

^۲ bedeutung and bedeuten

^۳ ایده‌ها، جلد اول، بخش ۱۲۴

مفهوم بسط داده شده‌ی معنا، هوسرل ترجیح می‌دهد از واژه‌ی *sinn* (حس) استفاده کند و واژه‌ی *Bedeutung* را برای معنای "بیان" نگه دارد، یعنی برای معنا در سطح ادراک^۱. حال برای این حرکت، تنها یک راه تفسیر وجود دارد و آن نیز به نظر من، غلط است. بر اساس این واقعیت که هوسرل، مفهوم "معنای زبان‌شناسی" را به همه‌ی کنش‌ها بسط داده است و نیز از آنجا که او معتقد بود "هر چیزی"، دارای "معنی" می‌باشد، هر معنایی^۲ در حالت ادراکی خود و از هر کنشی به هر صورت، می‌تواند به صورت ادراکی بیان شود^۳. به نظر می‌رسد که نوتهای (معنای) هوسرلی چیزی نیست جز معنای زبان‌شناسی^۴ که معنای کنشی که ما به آن احتیاج داریم را بیان می‌کند و نیز به بیان معنای زبان‌شناسی حالتی که آن کنش را به فعل تبدیل می‌کند، می‌پردازد^۵. نکته نیست، که این نوع تفسیر عقاید هوسرل، معنای دست‌کاری شده‌ی ساده‌تر و مدرن‌تر^۶، از "*Sinn*" در اختیار ما می‌گذارد، اما بدست آوردن این مزایا به دست دادن برخی از عقاید مهم و اساسی هوسرل، می‌آورد. هوسرل چهار دسته کلی کنش‌ها "قابل بیان" هستند، که "بیان" یک صورت قابل توجه اساسی است و به ما اجازه سازگاری با همه‌ی "معانی" را می‌دهد و بیان را به سمت حوزه‌ی "عقل و منطق"، به سمت حوزه‌ی عقل "ادراکی" و به تبع آن عقل "کلی" می‌برد. وی همچنین اظهار می‌دارد که "بیان"، نشانگر یک حیطه‌ی دانشی خاص است. برخی تلاش کرده‌اند که رابطه میان این حیطه‌ی کنشی و دیگر کنش‌های غیرزبانی را از طریق تشبیهاتی چون رابطه‌ی "ترکیبی"، "تألیفی"، "معکوس"، "رونوشت" و غیره روشن سازند، با این حال، هوسرل به نسبت به خطر چنین کلام‌هایی، هشدار می‌دهد. او مباحث خود را با طرح این سوالات

^۱ ایده‌ها، جلد اول، بخش ۱۲۴.

^۲ *meinung*

^۳ ایده‌ها، جلد اول، بخش ۱۲۴.

^۴ به نظر می‌رسد موقعیتی است که اسمیت و مک اینتایر اتخاذ کرده‌اند.

^۵ ایده‌ها، جلد اول، بخش ۱۲۴.

ادامه می‌دهد: چگونه می‌توان ایده بیان آن چیزی که بیان گردیده را تفسیر کرد؟ چگونه کنش‌های بیان شده با کنش‌هایی که بیان نشده‌اند مرتبط می‌گردند؟ کنش بیانی، چه اصلاحاتی در ساختار کنش اصلی پیش-بیانی ایجاد می‌کند؟ به ما گفته می‌شود کنش بیانی، مولد نیست، یک انتقال‌دهنده است، یعنی تنها یک چهارچوب ادراکی معنا و نیز موقعیت کنش اولیه را به ما می‌دهد. بنابراین در اینجا یک معنای پیش ادراکی وجود دارد که قالب ادراکی آن را به صورت کامل دربر نمی‌گیرد: "نیازی نیست که لایه بالاتر کارکرد بیانی خود را در کل لایه زیرین، گسترش دهد".^۱ بنابراین "بیان" نه تنها نیازی به هر خوانی که ندارد، بلکه به واسطه‌ی عمومیتی که مانع از هر گونه خصوصیات متعارض ادراکی نوعی نقص و عدم کمال است. بنابراین در اینجا هویت (موجودیت) رد می‌شود و یک رابطه‌ی نزدیک، حتی با همخوانی بسیار محدود شده، سبب می‌شود. برای اهداف منطقی، معنای زبان‌شناسی و ادراکی، همان چیزی است که از اهمیت برخوردار است؛ برای اهداف پدیدارشناسی، بیان می‌بایست در سیمه‌ی معنای بی‌تر غیر زبانی قرار گیرد. با توجه به آنچه که قبلاً گفته شد، در نیازی نیست تأکید کنیم که برای هوسرل هیچ چیزی مثل "معنای زبانی" نمی‌شود. معنای بیان، در عمق خود، به مفهوم کنش‌های بیانی است: نکته‌ای که اشاره به تفاوت اساسی هوسرل با مفهوم sinn فرگه دارد. دو شیوه متضاد برای بررسی کارهای هوسرل وجود دارد. اولین شیوه ادعا دارد که او (به اشتباه) مدلی ادراکی برای معنای زبانی بکار برده است، اگر چه از نظر او برای استفاده‌ی معنادار یک بیان و یا برای درک یک فرد، که برای درک معنای صحیح می‌باشد، بایستی به آنها نگاهی ذهنی داشت.

سایرین ادعا می‌کنند که هوسرل در بسط مفهوم معنای نشأت گرفته شده از پدیدارشناسی سخن به کنش‌های پیش زبانی، (به اشتباه) مدل تفکر مفهومی را برای کنش‌های ادراکی، ذاتی و دیگر کنش‌های غیر عینی، به کار

برده است. ماهیت عمیق‌تر تفکر هوسرلی در این حقیقت نهفته است که هر دوی این مدل‌ها قابل پذیرش هستند، بدین معنی که می‌توان از هر دوی این نقطه نظرات، کل موقعیت و وضعیت کنونی را ارزیابی کرد. شکی نیست که مدل ادراکی در ذهن هوسرل بوده است، اما معنایی که موجب ایجاد کنش می‌شود نیز به عنوان کنش "تفسیری" در نظر گرفته می‌شود. در مورد ادراک، اگر فردی بگوید که احساسات بر این شی و آن شی ادراکی دلالت دارد، فرد دیگری نیز ممکن است بگوید که در تجربه‌ی معناها، نوشته‌ها و صداها بر این شی و آن معنا دلالت دارد.^۱ در رابطه با شی ادراکی، کنش درک، یک "حایش یا ارائه" است، اما در رابطه با داده‌های حسی، کنش، یک "تفسیر" می‌باشد. به طور مشابه، در مورد معناها، کنش درک، هم یک فهم حسی و هم یک کنش تفسیری است. در نتیجه، محل اصلی پدیدارشناسی تفسیری، در داخل ساختار تفکر هوسرلی می‌باشد. مدل تفسیری - منظور مال محدود، تفسیر متن نیست - محدوده خود را در شهود (ادراک) یافت. آن‌ها به بدگی اصل تجربه را میان خود تقسیم کرده‌اند، اما می‌توان گفت که این تقسیم بندی‌ها کاملاً در هم نفوذ دارند و به نوعی به هم وابسته هستند.

با این وجود، از نظر هوسرل یک اصل کلی درباره‌ی کنش زبانی وجود دارد. کلام یکی از حالات آگاهی است، اما معمولی در آن نهفته است که نشان می‌دهد به هیچ کدام تعلق ندارد. این امر اشاره به رساله‌ای دارد که بیان می‌دارد مفهوم هر کنشی قابل بیان است. قابلیت بیان شدن ضروری همه‌ی کنش‌ها و نیز سازگاری و وفق‌پذیری متقابل کنش‌های پیش-زبانی و بیانی نشان می‌دهد که در کلام، دامنه‌ی آگاهی و شعور، به روش خود ترسیم شده است. کنش کلامی یک اصل نخستین نیست، چرا که این کنش پیش نیاز و پیش فرض کنش‌های پیش-زبانی است. کنش کلامی، در مقایسه با دیگر ابعاد آگاهی و شعور، کنش جهانی و کلی است چرا که اجازه می‌دهد

^۱ پژوهش‌های منطقی، جلد اول، ص ۴۱؛ جلد دوم، ص ۳۶۵.

کل دامنه و حوزه‌ی آگاهی بر روی خودش ترسیم شود. آگاهی بی‌کلام می‌تواند تبدیل به کلام شود. در واقع، پدیدارشناسی، به عنوان یک علم بر اساس همین احتمال شکل گرفته است.

نظریه معنی‌شناسی هوسرل، علاوه بر اینکه یک نظریه‌ی معنایی است، یک نظریه‌ی دلالت و مصداق^۱ نیز هست. باز در اینجا ما متوجه تفاوت نظریه‌ی هوسرل با فرگه می‌شویم. این تفاوت نه تنها به مصداق جملات مربوط می‌شود (فرگه اعتقاد دارد این مصداق بیانگر این حقیقت است و بر اساس گفته‌های هوسرل، واقعیت از طریق مصداق، بیان می‌شود)، بلکه از نظر مصداق، هزاره‌ها و مصداق اسامی موجود در متون قصدی نیز تفاوت دارد. در اوایل ۱۹۱۰ فرگه در نامه‌ای به هوسرل، بین تئوری خود درباره‌ی مصداق و دلالت واژه‌های مفهومی و تئوری هوسرل تمايز قائل شد. در نتیجه در تئوری هر دو، دل معنای یک واژه‌ی مفهومی همان مفهوم است و مصداق شیء یا اشیاء است که در زیر مجموعه‌ی این مفهوم قرار می‌گیرند؛ در تئوری فرگه، واژه‌ی مفهوم، معنی دارد که جدا از مفهوم آن است، در واقع مفهوم، تقریباً همان مصداق آن مفهوم می‌باشد. فرگه سپس ادامه می‌دهد: در رابطه با واژه‌های مفهومی، نسبت به اسامی خاص یک گام بیشتر بایستی انجام داد تا به مصداق رسید که این قدم آخر ممکن است نادیده گرفته شود، یعنی مفهوم می‌تواند پوچ و خالی باشد، بدون مفهوم، واژه در زبان از بین می‌رود حتی اگر به لحاظ علمی بسط تاریخی داشته باشد.^۲ فرگه در اینجا قصد دارد بگوید که یک واژه‌ی بی‌مفهوم، فاقد مصداق نیست و به یک مفهوم دلالت دارد؛ این واژه خالیست چرا که هیچ شئی وجود ندارد تا در زیر مجموعه‌ی این مفهوم قرار گیرد. مشکل دیگری که به پایه تئوری فرگه وجود دارد و یا بهتر بگوییم، مشکلی که ما با تفسیر کار او داریم، این است که او قصد داشت چه چیز را به عنوان معنی یک واژه‌ی

^۱ reference

^۲ مکاتبات هوسرل و فرگه را ببینید.

مفهومی، در نظر گیرد؟ مشکل دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه اگر یک مفهوم، یک مصداق (ارجاع) است، خود به نوعی یک شی نیز هست، که در آن تمایز بسیار ضعیفی میان مفهوم و شی وجود دارد.^۱ در دیدگاه هوسرل، که نسبت به فرگه سستی‌تر است، مفهوم، همان معنای واژه‌ی مفهومی است و اشیاء که در زیر مجموعه‌ی مفهوم قرار می‌گیرد بیانگر مصداق و دلالت آن مفهوم است. حال سوال این است که مصداق گزاره‌ی "یک اسب" در جمله‌ی "بوکفالوس یک اسب است" چیست؟ ممکن است بتوان این جمله را این‌طور تفسیر کرد، بوکفالوس = یک اسب، تا نشان دهید "یک اسب" به همان دلیلی دلالت دارد که از طریق بوکفالوس گفته شده است. اما این تفسیر گزاره را به یک اسم تقلیل می‌دهد. علاوه بر این در یک چنین تفسیری ما شاهد این گزاره خواهیم بود "برابر با یک اسب" و می‌خواهیم بدانیم مصداق آن چیست.

سیرل^۲ در این رابطه از آن می‌دارد که گزاره‌ی "اگر بوکفالوس یک اسب نیست"، ساختاری مشابه در اختیار ما می‌گذارد (بوکفالوس برابر با یک اسب نیست)، یعنی اکنون می‌توان پرسید که "کدام اسب"؟^۳ هوسرل، برای نشان دادن مصداق و ارجاع "یک اسب" این راه را در پیش نگرفت. بیان و حالت "یک اسب" بیانی نامحدود است که آن را بسط داده و گسترده می‌نماید، یعنی دامنه‌ای از کاربردهای مختلف و ممکن یک نوع خاص را به ذهن متبادر می‌کند؛ این دامنه را "احتضان" و طقم مجموعه‌ای از گزاره‌هایی از یک نوع خاص "تعیین می‌کند".^۴ پس، هیچ معنایی که در آن یک گزاره درباره‌ی چیزیست، تاحدودی متفاوت از معنای نامی است. هوسرل در کتاب منطق صوری و استعلایی خود نوشته است: "است که

^۱ Klemke پیشنهاد می‌دهد از واژه‌ی entity استفاده شود که شامل متعلق و مفاهیم می‌شود. مقالات فرگه، صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۰ را ببینید.

^۲ Searl

^۳ سیرل، کنش‌های زبانی: ۱۹۶۹.

^۴ پژوهش‌های منطقی، جلد اول، ص ۲۸۸.

گزاره‌ی "سفید است"، در جمله‌ی ("کاغذ سفید است")، فراتر از ارتباط داخلی خود است و باید آن را در قالب یک اصطلاح درک کرد.^۱ به نظر می‌رسد این جمله یعنی اینکه دامنه و گستره‌ی نامحدود یک گزاره تنها از طریق مصداق اصطلاحی آن موضوع، محدود می‌شود. گویا هوسرل رفتار مشابهی با بیان گزاره‌ای، همانند یک اسم ندارد. او میان اسامی و گزاره‌ها و نیز میان دو نوع کنش کلامی تفاوت نحوی قائل شد: نامگذاری و گزاره. او نشان داد که هم اسامی و هم گزاره‌ها مصداق دارند و اینکه مصداق فراانسانی کل جمله، بر روی مصداق‌های این دو جزء "بنا نهاده" شده است. او بر این عقیده است که در یک معنای دقیق، شی همان چیزی است که نام‌گذاری شده است و اجازه می‌دهد که هر بیانی بتواند نام‌گذاری شود. اما در عین حال، باید توجه داشته باشیم که بیان نام‌گذاری شده به یک شی جدید اشاره دارد و نه شئی که بیان اصلی به آن دلالت کرده است.

کل یک جمله‌ی خبری به یک واقعیت^۲ دلالت دارد، اگر چه گاهی ممکن است گفته شود که این جمله درباره‌ی آن چیزی است که دلالت دارد. در نتیجه می‌بایست میان "شئی که آن دلالت می‌شود"^۳ که درباره‌ی یک کنش گزاره‌ای است و زیر لایه و وابستگی یعنی آن کنش، تمایز قائل شویم. در عبارت "کاغذ سفید است"، کاغذ آن چیزی است که جمله در مورد آن می‌باشد، این واقعیت که کاغذ سفید است، آن چیزی است که بیان گردیده، ولی واقعیت بیان شده، ارائه یا نام‌گذاری شده است.

کنش مصنوعی و چند جانبه قضاوت، کنشی کاملاً متفاوت از کنش تک جانبه‌ی ارائه (معرفی) است، بایستی میان گفتن یک جمله، گفتن چیزی راجع به چیزی از طریق آن سخن، بیان یک قضیه، بیان یک واقعیت نام‌گذاری واقعی که قبلاً بیان شده است، نام‌گذاری قضیه‌ای که قبلاً بیان شده و نام‌گذاری جمله‌ای که قبلاً گفته شده است، تمایز قائل شد.

^۱ Formale und transzendente Logik, Beilage

^۲ sachlage

^۳ gegenstandworube